

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی نظری ولایت فقیه (جلسه‌ی ششم، جلسه‌ی دوم برنامه‌ی تا آسمان)

دکتر محمدعلی وطن دوست

پرسش: اگر ولی فقیه معصوم نیست و امکان اشتباه و خطا دارد، آیا دادن این همه اختیارات وسیع به او درست است؟

پاسخ: نبود عصمت دلیل بر این نیست که شخصی که متخصص نیست، برای رفع نیازهایش به متخصص مراجعه نکند. احتمال خطا به معنای تحقق خطا نیست. ما پیش هر پزشک متخصصی که می‌رویم، احتمال خطا در کار او وجود دارد. آیا ما به خاطر احتمال وجود خطا دیگر نباید به پزشک مراجعه کنیم؟ احتمال خطا در مورد متخصصان آنقدر کم است که عقلاً به این احتمال خطا اعتنا نمی‌کنند. چرا خطا کم است؟ چون فرض بر این است که ما با متخصص طرف هستیم. در بحث ولایت فقیه هم، ما ولی فقیه را به عنوان یک متخصص در دین می‌شناسیم. کسی که متخصص در دین باشد، احتمال خطا در او مطرح است اما چون متخصص است، این احتمال به اندازه‌ای کم است که عقلای عالم به چنین احتمالاتی اعتنا نمی‌کنند.

شبهه دور انتخابی: یکی از شبهاتی که در مورد ولایت فقیه مطرح می‌شود، شبهه‌ی دور است. دور در مورد شبهات ولایت فقیه، در دو معنا به کار می‌رود:

۱. دور انتخابی ۲. دور نظارتی.

دور انتخابی: ولی فقیه چگونه انتخاب می‌شود؟ مردم خبرگانی را انتخاب می‌کنند، اما قبل از اینکه مردم این خبرگان را انتخاب کنند، شورای نگهبان، صلاحیت خبرگان را تایید می‌کند و تا صلاحیت یک فرد تایید نشود، او در مسیر انتخابات قرار نمی‌گیرد تا مردم او را انتخاب کنند. حال این سوال پیش می‌آید که فقهای شورای نگهبان را رهبر تایید می‌کند، فقهای شورای نگهبان هم صلاحیت خبرگان را تایید می‌کند. آن خبرگان هم رهبر را انتخاب می‌کنند. آیا ممکن نیست این‌ها با هم تباری کرده باشند؟

پاسخ: اولین ولی فقیه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی بود. امام خمینی به وسیله‌ی خبرگان انتخاب نشد، بلکه با رأی مستقیم خود مردم، به عنوان ولی فقیه انتخاب گردید و در واقع مقبولیت او از طرف مردم و مشروعیت او

به نحو انتصاب عام از طرف خداوند بود. خبرگان زمان امام خمینی، ولی فقیه بعدی را انتخاب کردند. پس فقهای شورای نگهبان، که صلاحیت خبرگان را تایید کردند، خبرگان، دوباره امام خمینی را انتخاب نکردند که دور اتفاق بیفتد، بلکه آن‌ها ولی فقیه بعدی را انتخاب کردند و خبرگان زمان ما هم ولی فقیه بعدی را تعیین خواهند کرد. پس در اینجا اصلاً دور لازم نمی‌آید و دور انتخابی مطرح نیست.

شبهه‌ی دور نظارتی: شبهه کننده یا پرسش گر اینگونه می‌پرسد: ما قبول کردیم که در مسئله‌ی انتخاب، دور لازم نمی‌آید. اما می‌دانیم که در قانون اساسی، در اصلی که وظایف خبرگان رهبری تعیین و تبیین شده است، سه وظیفه‌ی خبرگان، انتخاب ولی فقیه، نظارت بر عملکرد ولی فقیه و عزل ولی فقیه است. درست است که خبرگان زمان ما، ولی فقیه زمان ما را انتخاب نمی‌کنند، اما خبرگان زمان ما بر ولی فقیه زمان ما نظارت دارند و ممکن است تبانی صورت بگیرد و مثلاً خبرگان، خطاهای ولی فقیه زمان را نادیده بگیرند.

پاسخ: آیا این دور، دور باطل است یا خیر؟ اولاً بزرگانی مانند علامه مصباح یزدی فرموده‌اند دوری که در اینجا گفته می‌شود، دور منطقی یا فلسفی نیست. یک اصطلاح دور در دانش منطق و فلسفه داریم. مثلاً گفته می‌شود «الف» متوقف بر «ب» است و «ب» متوقف بر «الف» است. به زبان ساده، «الف»، «ب» را ایجاد می‌کند و اگر «ب» هم «الف» را ایجاد کند، دور لازم می‌آید و این دور، باطل است. چون اگر «الف»، علت «ب» باشد و «ب» هم علت «الف» باشد، یعنی «الف» هم علت است و هم معلول و «ب» هم، هم علت است و هم معلول. نمی‌شود چیزی هم علت خودش باشد و هم معلول خودش. بطلان آن هم بدیهی است. در طول تاریخ علم هیچ عالمی نبوده است که بگوید دور منطقی صحیح است. اینجا قطعاً چنین دوری اتفاق نیفتاده است. این دور، دور سیاسی است و در بحث‌های سیاسی مطرح می‌شود. دور منطقی نیست که کسی بگوید باطل است و معنا ندارد. پاسخ‌های دیگری هم داده شده است. مثلاً برخی گفته‌اند چنین دورهایی در نظام‌های سیاسی کشورهای مختلف وجود دارد و چاره‌ای نیست. اگر بخواهیم حکومتی تشکیل دهیم، ناگزیر چنین دورهایی پیش می‌آید ولیکن باید اصل را بر صحت بگذاریم.

پاسخ دقیق‌تر بر اساس فقه سیاسی شیعه: چرا مسئله‌ی دور نظارتی مطرح می‌شود؟ آیا غیر از این است که سوال کننده می‌خواهد بگوید که ممکن است میان ولی فقیه و خبرگان، تبانی صورت بگیرد؟ چون احتمال تبانی وجود دارد، شبهه کننده می‌گوید از کجا معلوم که تبانی صورت نگرفته باشد. لذا ریشه‌ی شبهه به احتمال تبانی برمی‌گردد. یعنی ما در عدالت ولی فقیه و خبرگان شک داریم. چون احتمال تبانی در مورد کسی فرض می‌شود که عدالت نداشته باشد. اگر عادل و باتقوا باشد، دست به کار حرام نمی‌زنند. در فقه شیعه اگر در مورد عملکرد یک مسلمان شک کنیم، چه باید

کرد؟ اگر بخواهیم عملکرد یک مسلمان را تحلیل کنیم، از چند حالت خارج نیست. یا یقین به عدالت آن مسلمان داریم که بحثی نیست و شک نمی‌کنیم و عملکرد شخصی را که به عدالتش یقین داریم، صحیح می‌دانیم. در اینجا اصلاً احتمال تبانی مطرح نیست. یا یقین به فسق او داریم که در اینجا هم می‌گوییم قطعاً عملکردش صحیح نیست و نمی‌توانیم به او اعتماد کنیم. حالت سوم هم این است که نسبت به صحت عملکرد و عدالت او شک داریم. در موارد شک، فقه (قرآن و روایات)، چه راهکاری به ما داده است؟ در فقه قاعده‌ای وجود دارد به نام اصاله الصحه، در این قاعده گفته می‌شود که اگر در عملکرد یک مسلمان (مسلمانی که مسلمان بودنش محرز است)، شک کردید، تا زمانی که یقین به فسق او پیدا نکرده‌اید، عمل او را حمل بر صحت کنید. در سوق المسلمین (بازار مسلمانان) نیز این قاعده جاری می‌شود. قاعده‌ی اصاله الصحه از متن روایت برداشت شده است. اگر در مورد خبرگانی که چندین عالم هستند، شک کنیم که عملکردشان که همان نظارت بر عملکرد ولی فقیه است، صحیح است یا خیر، طبق این قاعده، تا زمانی که یقین به فسق علما و فقهای خبرگان نداریم، باید عمل آن‌ها را حمل بر صحت کنیم. اگر چنین نکردیم، به روایت عمل نکرده‌ایم. زیرا قاعده‌ی فقهی دقیقاً از متن روایت برداشت شده است. خبرگان رهبری وقتی بر عملکرد رهبر نظارت می‌کنند، در مورد این نظارت و در مورد عملکرد رهبری، گزارش می‌دهند. گزارش آن‌ها از عملکرد رهبر، نوعی گواهی و شهادت است. پس وقتی خبرگان بر ولی فقیه نظارت می‌کنند و گزارش می‌دهند، در واقع و در اصطلاح فقهی دارند شهادت می‌دهند بر اینکه مثلاً عملکرد ولی فقیه صحیح بوده است. در آیات و روایات داریم که شهادت فردی که عدالت داشته باشد، حجت است. شاید هنوز کسی بگوید که عدالت خبرگان اثبات نشده است. اما بر اساس قاعده‌ی اصاله الصحه، عملکرد خبرگان هم صحیح بوده و عادل هستند. وقتی بر اساس این قاعده، فعل خبرگان حمل بر صحت شد، یعنی این‌ها عادل‌اند (اگر همه را نگوئیم عادل‌اند اما اکثریت عادل هستند) و این افراد عادل شهادت داده‌اند که عملکرد ولی فقیه صحیح است. در آیات قرآن، شهادت دو شخص عادل، حجت و بینه است. قطعاً در اینجا که تعداد بیشتری شهادت می‌دهند نیز حجت است. اگر شهادت دو فرد عادل بر عملکرد یک مسلمان یا ولی فقیه، جایز و پذیرفته شده و شرعاً حجت باشد، به طریق اولی شهادت پنجاه عالم عادل نیز حجت خواهد بود. پس در اینجا قواعد اصاله الصحه و بینه (بر گرفته از شرع) و قاعده‌ی اولویت (بر گرفته از عقل) مطرح شد. اگر کسی بگوید من این جواب را قبول ندارم، یعنی آیه و روایت را رد کرده است. چون این دو قاعده دقیقاً متن آیات و روایات هستند. پس در فرضی که شک داشته باشیم، احتمال تبانی منتفی می‌شود.

(سند روایات ناظر به بحث ولایت فقیه در جلسه‌ی قبل: روایت امام حسن عسکری (ع): وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۰،

روایت مقبوله‌ی عمر بن حنظله: کافی، ج ۱، صص ۶۷ و ۶۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، صص ۸ و ۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۸.

پرسش: اگر اطاعت از ولی فقیه، همان اطاعت از رسول الله باشد و اگر ولی فقیه را جمعی مانند خبرگان بتوانند تشخیص دهند و انتخاب کنند، چه نیازی به ظهور امام عصر (عج) است؟

پاسخ: این سوال در واقع خلط دو عملکرد است. ما یک عملکرد و رفتاری از ولی فقیه انتظار داریم و یک رفتار و عملکرد از امام زمان (عج). یک وظایفی برای امام زمان (عج) وجود دارد و یک وظایفی بر عهده‌ی ولی فقیه گذاشته شده است. این‌ها با هم متفاوت هستند. مگر کسی گفته است اگر خبرگان ولی فقیه را انتخاب کنند، دیگر نیازی به امام زمان نداریم؟ مگر ولی فقیه معصوم است که بتواند جانشین امام معصوم بشود؟ مگر ولی فقیه، مقام امام زمان را دارد؟ در بحث ولایت فقیه، بحث تفویض اختیارات است نه تفویض مقام. بنا نیست که امام زمان یا امام معصوم، مقام خود را به فقیه واگذار کند. چنین چیزی که شدنی نیست. چون این دو جایگاهشان متفاوت است. ولی فقیه نمی‌تواند جای امام زمان را بگیرد. چون مقام او را ندارد بلکه اختیارات او را دارد؛ آن هم فقط اختیارات حکومتی. این اشکال در صورتی وارد است که ما مقام امام معصوم و ولی فقیه را یکی بدانیم.

پرسش: آیا ولایت فقیه، دیکتاتوری نیست؟

پاسخ: تعریف حکومت دیکتاتوری: شکلی خودکامه از دولت و نوعی حاکمیت قدرت‌مدار که قوانین آن توسط یک شخص تعیین می‌گردد و چند ویژگی دارد:

۱. قانون خاصی برای محدود کردن شخص دیکتاتور وجود ندارد. ممکن است در زمان کسانی مانند امثال رضاشاه و محمدرضا شاه مجلس و قوانینی هم بوده باشد، اما آن‌ها زیر بار قوانین مجلس نمی‌رفتند. اگر زیر بار می‌رفتند پس چرا با آیت الله مدرس درگیر شدند؟ اینکه خود را مقید به قوانین نشان می‌دادند، تنها رفتارهایی پوپولیستی و عوام‌فریبانه بوده است. اما در حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه، اینطور نیست. در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، در ۱۱ بند، وظایف و اختیارات رهبری تعریف شده است. پس رهبر موظف است بر اساس آنچه در اصول قانون اساسی آمده عمل کند، در حالی که در حکومت دیکتاتوری اصلاً چنین چیزی نیست.

۲. جانشینی که شخص مستبد برای خود تعیین می‌کند، قانون خاصی ندارد. چه بسا موروثی بودن را به عنوان قانون در نظر بگیرند، در حالی که صلاحیت فرزند، ثابت شده نیست. اما آیا در حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه هم همینطور است؟ خیر، بلکه خبرگان بر اساس شرایط تعیین شده ولی فقیه بعد از انتخاب می‌کنند. همانطور که امام خمینی جانشینی برای خود تعیین نکردند.

۳. دیکتاتور معمولاً از قدرت، در جهت منافع اکثریت استفاده می‌کند، در حالی که در حکومت دینی چنین چیزی را نمی‌بینیم. ممکن است برخی مسئولین خطاهایی کرده باشند، اما نمی‌شود آن را به حساب حکومت دینی گذاشت. اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست از مسلمانی ماست. اشکالاتی که در مقام اجرا وجود دارد، به اسلام بر نمی‌گردد بلکه به خطای مسلمانان برمی‌گردد.

۴. مردم در حکومت دیکتاتوری از منبع قدرت به خاطر ترس پیروی می‌کنند. اما در حکومت دینی اینطور نیست. ۵. برخلاف حکومت دینی، در حکومت دیکتاتوری مردم سالاری وجود ندارد. امام خمینی می‌فرمودند معیار، رأی مردم است. اتفاقاً در حکومت دینی مردم جایگاه بالا و والایی دارند. چنانچه نص سخنان امام خمینی در جاهای مختلف هم همین را نشان می‌دهد.

۶. آزادی به آن معنا که باید باشد، در حکومت دیکتاتوری وجود ندارد. چنانچه در حکومت پهلوی کسی جرأت بردن اسم شاه را نداشت اما در حکومت دینی زمان ما (ولایت فقیه) به راحتی انتقاد هم می‌شود.

تفاوت حکومت دینی و دموکراسی

برای اینکه یک حکومت به فعلیت برسد، دو شرط لازم است و دو عنصر باید محقق شود.

۱. عنصر مشروعیت

۲. عنصر مقبولیت

عنصر مشروعیت یعنی حاکمی که بناست در رأس حکومت قرار بگیرد، باید قانونی باشد. اگر حکومت، حکومت دموکراسی است، مشروعیت، متناسب با قوانینی است که خود مردم تعیین کرده‌اند و تصویب شده است. اما اگر حکومت، حکومت دینی باشد، مشروعیت به معنای این است که شخص باید از طرف خدا اجازه داشته باشد (معیارهایی که در روایات بیان شد). پس در هر حکومتی که می‌خواهد به فعلیت برسد، این دو عنصر باید وجود داشته باشد. اولاً مشروعیت داشته باشد، ثانیاً مردم هم بپذیرند. مثلاً در زمان امام علی (ع) در پنج سال حکومتی که تشکیل دادند، هم

از ناحیه‌ی خدا و پیامبر به نحو انتصاب خاص مشروعیت داشتند و هم مقبولیت ایجاد شده بود. خود حضرت هم فرمودند که اگر مردم نبودند و حجت بر من تمام نمی‌شد، افسار شتر خلافت را بر گردنش می‌انداختم... یعنی اگر مردم نمی‌پذیرفتند، با اینکه حضرت مشروعیت داشتند، حکومت تشکیل نمی‌شد. مثلاً در زمان امام حسن و امام حسین (ع) با اینکه مشروعیت وجود داشت، ولی مردم حکومت معصوم را نپذیرفتند. پس باید هر دو عنصر باشد تا حکومت، فعلیت و تحقق پیدا کند. در بحث دموکراسی غربی، هم مشروعیت را مردم تعیین می‌کنند و هم مقبولیت را؛ اما در حکومت دینی، مشروعیت از ناحیه‌ی خدا تعیین می‌شود. یعنی خداوند به واسطه‌ی نبی و امام، چهارچوب‌ها و معیارها و ضوابطی را تعیین می‌کند و شخصی که این ویژگی‌ها را داشته باشد، می‌تواند در زمان غیبت کبری، به نحو انتصاب عام حاکم شود، چون چنین شخصی سخن قرآن و روایات را می‌گوید. پس مشروعیت حاکمیت دینی (ولی فقیه در زمان ما) از طرف خداوند تعیین می‌شود به واسطه‌ی معیارهایی که ائمه فرمودند، ولیکن مقبولیت، از طرف مردم است. پس در دموکراسی، مقبولیت و مشروعیت هر دو از ناحیه‌ی مردم است و در حکومت دینی، مشروعیت از ناحیه‌ی خدا و مقبولیت، از ناحیه‌ی مردم است. لذا در دموکراسی هر کسی می‌تواند سرکار بیاید اما در حکومت دینی یا حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، هر کسی نمی‌تواند ولی فقیه باشد، بلکه باید شرایط لازم را داشته باشد. اگر مقبولیت مردمی نباشد، امام علی (ع) هم که معصوم است و مشروعیت الهی دارد، نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد. بلکه باید مردم حکومت و قوانین حکومت دینی را بپذیرند. البته اینکه مردم به حکومتی مقبولیت ندهند، به این معنا نیست که آن حکومت یا حاکم از مشروعیت می‌افتد. چون مشروعیت ولی فقیه یا امام معصوم را مردم تعیین نمی‌کنند تا بخواهد با نپذیرفتن مردم از مشروعیت ساقط شود. نهایتش این است که وقتی مقبولیت مردمی نباشد، امام یا ولی فقیه نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد. اگر هم حکومتی تشکیل نشود ولی ما فقیهی جامع الشرایط را بشناسیم، واجب است از او اطاعت کنیم، زیرا اطاعت، تابع مشروعیت است نه مقبولیت. پس چون از ناحیه‌ی خداوند مشروعیت دارد واجب است از او اطاعت شود، نه چون از ناحیه‌ی مردم مقبولیت دارد.

پرسش: چرا حکومت دینی مادام العمر است؟

پاسخ: گاهی حکومتی مادام العمر است چون دیکتاتور است و قانون بر شخص دیکتاتور حکومت نمی‌کند. در این مورد، شخص، صلاحیت ندارد ولی با قدرت زور و زور خودش را به مردم تحمیل کرده است. به همین دلیل مادام العمر است. اما در بحث حکومت دینی و ولایت فقیه، نهادی نظارتی به نام خبرگان وجود دارد که به صورت پیوسته بر عملکرد ولی فقیه نظارت می‌کند و چون ولی فقیه صلاحیت دارد و بهتر از دیگران است، می‌تواند بر مسند حاکمیت باقی بماند. دقیقاً نقطه مقابل دیکتاتوری است. در آنجا صلاحیت وجود ندارد و با زور و زر مادام العمر است. در اینجا

صلاحیت دارد و از سوی شریعت، مشروعیت پیدا کرده است. پس چون باتقوا و عادل است در مسند حکومت قرار دارد.

پرسش: چرا در جمهوری اسلامی همه پرسى وجود ندارد؟

پاسخ: در اصطلاح جمهوری اسلامی، دو کلمه‌ی «جمهوری» و «اسلامی» وجود دارد. عبارت دیگر مقبولیت و مشروعیت، جمهوری اسلامی است. جمهوریت یعنی مقبولیت مردمی، اسلامیت هم همان مشروعیت است. چون در حکومت دینی، حاکم مشروعیتش را از ناحیه‌ی خدا می‌گیرد، حکومت می‌شود اسلامی ولکن برای آنکه آن حکومت به فعلیت برسد، مردم باید قبول کنند و این می‌شود همان جمهوریت. آیا نمی‌شود بین حاکمیت فقیه که مشروعیت خود را از دین گرفته و جمهوری که نقش مردم است در کشور جمع کرد؟ در این چهل سال، بین این دو جمع شده و حرکت کلی کاروان انقلاب رو به پیشرفت بوده است.

پرسش: سال‌هاست که حکومت مبتنی بر ولایت فقیه در کشور پیاده شده است اما مشکلات زیادی وجود دارد. این مسئله چگونه توجیه می‌شود؟

پاسخ: وظایف مسئولان جمهوری اسلامی در قانون اساسی تعیین شده، از جمله وظایف رئیس قوه‌ی قضاییه و مجریه و مقننه و رهبر. وقتی وظایف قانونی سران حکومت دینی در قانون تعیین می‌شود، ما که می‌خواهیم در مورد تک تک مسئولان قضاوت کنیم، باید ابتدا وظایف آن‌ها را از قانون اساسی استخراج کنیم و بعد عملکرد آن‌ها را بر اساس وظایفشان بسنجیم. وقتی وظایف رهبر را در اصل ۱۱۰ قانون اساسی مطرح می‌کنیم، باید ببینیم رهبر، این وظایف را انجام داده‌اند یا خیر، اگر مشکل وجود داشت سپس اشکال وارد کنیم.